

به کمیسیون تدوین پلتفورم جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع

رفقای گرامی؛

طرح پیشنهادی "پلتفرم" را مطالعه نمودم. متأسفم اگر استنباط کلی من از این طرح به نحوی که در پایین میخوانید، اسباب رضایت خاطر را فراهم ننماید. این تأسف بویژه برای من آمیخته با نومییدی میباشد، چه با گذشت مدت زمانی طولانی، هنوز هم ما قادر نگردیده ایم تا بر نقیصه دایر بر فقدان یک پلتفرم فایق آییم!

ناگفته پیداست که در نبود پلتفرم، نه تنها مسئله وحدت سیاسی تشکیلاتی، امری منوط به سلیقه، نیت و آمال افراد میگردد، که کار مبارزه عملی هم با خصلتی ناپایدار، فاقد بار آوری و موثریت لازم خواهد بود.

سیاست انقلابی بدون استناد به یک برنامه مبارزاتی و ابزار تحقق عملی آن، با مفهوم یک حرکت آگاهانه و هدفمند تناسبی عکسی یافته که تسمیه واقعی آن هم، همانا شمشیر زدن در هوا خواهد بود.

با این درک از ضرورت و جایگاه یک پلتفرم در امر مبارزه چه بسا انقلابی، نمیتوان از کنار این پرسش به سادگی رد شد، که چرا با این وجود "جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع"، از داشتن این سلاح اساسی مبارزه محروم مانده است؟ چرا اینطور است و مشکل اصلی در کجاست؟

هر عضو "جبهه ... " موظف است که به این سوال، پاسخ صریح و روشن خودش را ارائه نماید.

اما به اعتقاد من، مشکل اصلی نه در ناتوانی، بی میلی و عدم قاطعیت، بلکه در طرز نگرش و شیوه کار ما نهفته میباشد، زیرا مساعی پیگیر در تدوین یک پلتفورم و آنهم با نمودهای متعددی، خود بیانگر خواست، اراده و زحمات لازم میباشد. بنابراین تا زمانیکه در این رابطه یک وحدت نظر اصولی حاصل نشود، نه تنها خلاء موجود مرتفع نمیکردد، که بی افقی، در خود فرورفتگی و فرسایش، آن پیامدهای منطقی ای خواهند بود که دورنمای محتوم حرکت ما را رقم می زنند.

اما تبیین و تلقی ما از پلتفورم چه و شیوه کار ما چگونه بوده است؟

پاسخ به این سوال را می بایست به ایجاز بر زمینه یک درک اصولی متعارف از خود مقوله ارائه کرد\*:

---

\* از آنجاییکه من چه در جریان نشست ها و چه در نوشته "ادعاها و واقعیت ها" وعده داده ام که در زمینه پلتفورم یک سازمان دموکراتیک انقلابی ضد امپریالیسم و ارتجاع، بحث مستقلی را دامن بزنم، که دربرگیرنده نقد دیدگاه ها و مواضع دوستان "جبهه ..." میباشد، بنابراین در اینجا وارد این موضوع نگردیده و فقط به اشاره گذرای اکتفا می نمایم.

پلتفورم یک سازمان سیاسی بطور عام عبارت از بیان فشرده دیدگاه ها، مواضع و اهداف اساسی مبارزاتی آن در یک مقطع مشخص تاریخی میباشد، که مسیر حرکت عملی سازمان را معین میسازد. این برنامه مبارزاتی بطور خاص، دربرگیرنده آن اهداف و شعارهای اساسی و مشخصی میباشد، که از تضادهای عمده و اساسی مرحله تکاملی جامعه مایه گرفته است.

با این تبیین اکیدا مبرهن است، که عمده ترین، اساسی ترین و محوری ترین شعار و هدف مبارزاتی ما در مرحله کنونی، همانا مسئله استقلال سیاسی یا بعبارت دیگر، آزادی ملی و مبارزه برای دموکراسی در جامعه میباشد. همین دو شعار و هدف استراتژیک است که خصلت مبارزه ما را در عمل به مثابه یک مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی مشخص میسازد نه چیز دیگری. حال چگونه و با چه ابزارهایی میتوان و باید در راستای تحقق این اهداف استراتژیک مبارزه کرد، مسئله ایست مربوط به تاکتیک های مبارزاتی ما، که متناسب با نیازهای هر مرحله ای از مبارزه باید اتخاذ گردند.

با یک چنین نگرشی میباشد که بایست استراتژی و تاکتیک یعنی برنامه مبارزاتی یک جریان دموکراتیک انقلابی را تدوین نمود؛ و با تمسک به همین معیار اساسی است که میتوان و باید پلتفورم سیاسی یک چنین نهادی را ارزشیابی کرد.

در سرتاسر این طرح پیشنهادی ده صفحه ایکه اینک در دسترس من قرار گرفته است، متأسفانه نتوانستم نشانه ای هم از تعیین این دو شعار اساسی و ابزار تحقق آن ملاحظه نمایم!

صحت های بسیار عام و انسجام نیافته پیرامون خصلت و عملکرد های نظام جهانی امپریالیسم و ارتجاع بین المللی بویژه ارتجاع بومی در سطح جهان، منطقه و افغانستان را، که با زبان رسا، مشخص و کنکرت یک برنامه انقلابی هم تناسبی ندارند، نمیتوان در حکم تعیین آن دو شعار استراتژیک (استقلال سیاسی و تأمین دموکراسی) قبول کرد. چه این دو شعار اساسی، تبلور عینی و منطقی خود را فقط و فقط در ارائه چنان برنامه سیاسی عملی نشان میدهد، که بیانگر دورنمای مبارزاتی یک نهاد سیاسی باشد و این دورنما، چیزی غیر از استقرار یک دولت دموکراتیک مردمی و سکولار در افغانستان نمیشد و نمیتواند هم باشد، که متکفل پیشبرد امر دموکراسی و عادلانه ساختن حیات اجتماعی در مقیاس جامعه میباشد. این نکته را مشخص تر بررسی نمایم:

معنای حقیقی یک مبارزه ضد امپریالیستی چه و هدف از آن کدام است؟

مبارزه ضد امپریالیستی عبارت است از مبارزه علیه مداخله، سلطه گری، استثمار، غارت، اعمال ستم و بالآخره انقیاد ملی امپریالیسم. هدف این مبارزه هم همانا قطع مداخله و زورگویی و پایان بخشیدن به استثمار و غارت، برچیدن بساط ظلم و استبداد و ستم ملی و در یک کلام، تأمین استقلال سیاسی و آزادی ملی یک ملت تحت ستم میباشد.

اگر امپریالیسم، کشور افغانستان را اشغال نموده و بنابراین، مستقیم و چه از طریق یک دولت دست نشانده ضد ملی و ضد مردمی، ستم ملی خود را بر جامعه اعمال می نماید، بنابراین هدف مبارزه ضد امپریالیستی هر نیروی ملی، دموکرات، آزادیخواه و انقلابی، بی هیچ چند و چونی میباید استقرار یک دولت ملی و مردمی باشد. و این یگانه معنای آن شعار اساسی (تأمین استقلال و آزادی) در پلتفورم یک جریان جدی ضد امپریالیستی میباشد، که برای دسترسی بدان مبارزه می نماید. با قید نمودن همین هدف و دورنمای سیاسی در پلتفورم است که میتوان توده های مردم را در مبارزه ضد امپریالیستی بسیج و رهبری کرد، زیرا از نظر تئوری همین شعار و همین دورنما است که منافع حقیقی آنها را بازگو مینماید، ورنه هیچ دلیل دیگری وجود ندارد، که توده های زحمتکش مردم و در مجموع ملت تحت ستم به رهبری این و یا آن حزب، سازمان یا جبهه سیاسی تمکین نموده و حرف آنها بشنوند.

حال باید پرسید که مقصود از مبارزه ضد ارتجاعی چیست و هدف از آن چه میباشد؟

این مبارزه در اوضاع کنونی جامعه، تعریف خود را در حرکت در راستای ریشه کن نمودن تمام مناسبات عقبمانده و فرتوت نیمه فئودالی، مستعمراتی و نیمه مستعمراتی (همان مناسبات بورژوازی کمپرادور بوروکراتیک) مییابد، که تکامل طبیعی جامعه را در زیربنا از طریق لگام زدن به رشد و پویایی نیروهای مولده نوین سد گردیده، که در رو بنا هم یک حاکمیت قهار ارتجاعی متناسب خودش را توأم با اختناق سیاسی و انحطاط فرهنگی، بر توده های زحمتکش مردم تحمیل مینماید. تجسم گویای سیاسی این مبارزه هم، همانا استقرار یک دولت دموکراتیک مردمی میباشد، که بر بستر سرنوینی قهری نمایندگان سیاسی تمامی اقشار و طبقات ارتجاعی در دولت نشانده کنونی عملی میگردد. و این هم یگانه معنای آن شعار اساسی (مبارزه برای دموکراسی) در پلتفورم یک جبهه دموکراتیک انقلابی - با جبهه متحد ملی اشتباه گرفته نشود - میباشد که در جهت نیل بدان، مبارزه ضد ارتجاعی مینماید.

با قید نمودن همین شعار اساسی و همین دورنما (استقرار دولت دموکراتیک مردمی) در پلتفرم است که میتوان در تئوری و در عمل، به مثابه یکی از گردان های رزمنده سیاسی انقلابی، مدعی ایفای نقشی در بسیج توده های زحمتکش خلق گردید؛ و توده ها هم فقط با یک چنین تضمین عملی و تئوریک در پلتفورم، که منافع حقیقی شان را بازتاب نماید است که میتوانند، نقش سازمانده، بسیج گر و رهبری کننده این و آن جریان سیاسی را بپذیرند نه غیر.

حال سوال من اینست که آیا همین طرح پیشنهادی پلتفورمی که من راجع به آن صحبت می نمایم، این خصوصیات را در خود احتواء می نماید یا خیر؟

پاسخ من به این سوال متأسفانه منفی است. ما نه تنها که یک چنین طرحی را نداریم، بلکه برعکس یک چنین پلتفورمی را هم عملاً به کنار گذاشته ایم؛ با این بهانه یا این "استدلال" نادرست که آن پلتفورم، خواست گویا رهبری انقلاب

دموکراتیک نوین افغانستان تا پیروزی کامل را به پیش کشیده است؟؟!! \* با این مستمسک خنده آور که در آن از مقوله **انقلاب دموکراتیک و دولت دموکراتیک مردمی** ذکری بعمل آمده است!!!

باری، استنباط کلی من از طرح پیشنهادی کمیسیون سه نفری، براین شاخص های اساسی تبیین کننده یک پلتفورم دموکراتیک در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تکیه مینماید. و به باور من این **یگانه** نگرش درست و اصولی از مفهوم چنین پلتفورمی را تداعی می نماید.

نبایست پنداشت که این پلتفرم، بطور حتم میباید بر یک تحلیل جامع طبقاتی مبتنی باشد، که خود ضرورت پیشبرد مبارزه در سطحی دیگر و با ابعاد و افق های دیگر و بالآخره با ابزار های دیگری را اقتضا می نماید؛ برعکس منظور من در اینجا، یک پلتفورم سیاسی دموکراتیک، یعنی پلتفورم برای همین "جبهه..." خود ماست.

حال ببینیم که **شیوه کار ما** چگونه بوده و انتقاد من از آن چه میباشد؟

من شیوه کار انجام شده را در یک کلام، **التقاطی و مکانیکی** ارزیابی می نمایم.

شیوه نگرش و عمل التقاطی بویژه در "طرح" پیشنهادی کمیته ملی و بین المللی، که بالآخره همان کار "جبهه" را تداعی می نماید، کاملاً مشهود است؛ چه آن "طرح"، گذشته از انحرافات بغایت جسیم ایدئولوژیک سیاسی، در **شکل و مضمون** از طریق گردآوری مطالبی نامتجانس، التقاط می نماید. اما آن "طرح" در اینجا موضوع انتقاد من نمیشد و اینکار را موکول میدارم به بررسی خودش، که به جنبه هایی از آن در جلسات هم اشاره نموده ام.

طرح پیشنهادی کنونی (طرح کمیسیون سه نفری) با آنکه نمودی از یک گرایش التقاطی را تمثیل می نماید، ولی **شیوه کار مکانیکی** بر آن، چه در شکل و چه در مضمون مسلط است. این شیوه کار را، چنانچه همه بخاطر دارند، من در همان نشست زووله - هولند در رابطه با طرح پیشنهادی برای آن جلسه، عملاً انتقاد نمودم \*\* که متأسفانه اینک بازهم در طرح کمیسیون، با همان شیوه کار مکانیکی مواجه میباشیم!

البته قبل از آنکه براین شیوه کار مکتب نمایم، در همین جا باید یادآور شوم که من به مثابه یک عضو "جبهه..."، همان "طرح پیشنهادی" (زووله) را با در نظر داشت اصلاحاتی چند، برای "جبهه..." با صرفه تر و قابل پذیرش میدانم.

---

\* فقط به خاطر ارتباط موضوع است که در اینجا به این موضوع اشاره میشود. من هرگز خواست و قصد برگشت به آن پلتفورم را ندارم، ولی از همان پلتفورم که به خاطر یک حرکت عملی همگانی انصراف نموده ام، چنانچه بارها گفته ام، بعنوان پلتفورم یک سازمان و یک جبهه دموکراتیک انقلابی برای مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی به تمام معنا دفاع می نمایم.

\*\* بعضی ها آماج انتقاد من از **شیوه کار** در آن طرح را، کمیته تشکیلاتی جا زدند! کاری که با شخصی جلوه دادن انتقاد در امر مبارزه انقلابی، چنانچه بعداً بطور انکار ناپذیری ثابت شد، هدفی جزء تیره ساختن فضای علایق سیاسی رفیقانه و بنابراین بندش در پیشبرد کار مبارزه انقلابی نداشته است!!!

اما شیوه کار مکانیکی در "طرح کمیسیون":

این شیوه کار چه در شکل و چه در مضمون بر **ترکیب و ادغام** افکار و دیدگاه های برخاسته از طرح های پیشنهادی چندگانه اتکا دارد، نه بر **سنتز** شان.

چنانچه میدانیم، **سنتز** بعنوان حلقه متکامل در زنجیره شناخت، به مثابه جلوه یا نمودی از ارتقا یا اعتلای کیفی یک هستی یا یک پدیده، خود حاصل مبارزه اضداد (همان تز و انتی تز) میباشد، نه محصول ترکیب و ادغام شان.

سنتز در این مبارزه، چنانچه گفته شد، جمع و ترکیب تز و انتی تز نمیشود؛ سنتز نفی کامل تز هم معنی نمیدهد؛ بلکه سنتز بر پستر مبارزه ایکه در طی آن، انتی تز بر تز غلبه نموده ولی عناصری از حقیقت در آنرا، در خود نه ترکیب، بلکه هضم می نماید، به ظهور میرسد.

این تبیین تئوریک به مثابه یک قانونمندی اساسی تکامل اجتماعی، در دیالکتیک حرکت یا تحول تمامی صورت بندی های اجتماعی - اگر بسیار به عقب نرویم - در همان مثال کنکرت جامعه فئودالی، سرمایه داری و سوسیالیسم قابل اثبات میباشد. این قانونی است عام، جهانشمول و بنابراین، قابل اعتبار چه در عرصه طبیعت و چه در اجتماع و در تفکر؛ یعنی در همین "طرح پیشنهادی" کمیسیون سه نفری.

"طرح کمیسیون"، افکار و دیدگاه های قبلی پیشنهادی را با عین عبارات یا بعضا با تغییر نسبی جملات، به همدیگر وصل و آنها را در خود نه هضم، بلکه ترکیب و ادغام می نماید؛ در پاره ای از موارد، حتی همان افکار انتقاد شده را بازهم احیا و مکررا پیشنهاد می نماید. این گرایش یا این شیوه کار، در سرتاسر "طرح کمیسیون" مسلط است. من در اینجا به یکی دو مثال به عنوان نمونه اشاره می نمایم:

- "طرح...": زیر عنوان پیشگفتار و عمومیات مطالب تاریخی مبسوطی را گنجانیده است که جلوتر بدان خواهیم پرداخت. ولی این عنوان عمومیات به عینیه از همان "طرح پیشنهادی" کمیته ملی و بین المللی اقتباس شده است، بدون آنکه به ما توضیح نماید که معنی این عمومیات چه میباشد!

قراردادن عمومیات در کنار پیشگفتار چرا و چه چیزی را افاده می نماید؟ و بالآخره ضرورت این کار در کجاست؟

یگانه پاسخی را که به این سوالات مطروحه میتوان ارائه کرد، اینست که کمیسیون بناسی از همان تصمیم جمعی، فقط خواسته است که از پیشنهادات متعدد، یک پیشنهادی ارائه نماید که افکار همه آنها را غیر نقادانه احتواء نموده است، یعنی همان ترکیب و ادغام و نه سنتز!

– "طرح کمیسیون" با اخذ مفهومی از همان طرح کمیته ملی و بین المللی، البته با عین جمله بندی، افکار و مواضع دو طرح را عملاً در کنار هم قرار داده و ترکیب می نماید، و آن زمانی که می نویسد:

کودتای 26 سرطان 1356 به رهبری داود، نقطه عطفی بود در گسترش سلطه سوسیال امپریالیسم شوروی بر کشور ما.

این دیدگاه، تا جاییکه من به خاطر دارم، در همان نشست فرانکفورت انتقاد و با اکثریت آرا تعدیل شد؛ ولی اکنون دوباره به همان شکل و مضمون اولی عنوان شده است!

– عدم سرعت تغییرات اقتصادی و انکشاف سیاسی، از علل کودتای ثور بدست شوروی سوسیال امپریالیستی در افغانستان دانسته میشود. این نکته هم از همان طرح پیشنهادی سابق که مورد انتقاد هم قرار گرفته، دوباره نقل میگردد!

– زیر عنوان سرکوب خلق ها و ملل تحت ستم، مطالب مشروحی از همان پلتفورم پیشنهادی من، که به زعم عده ای گویا رهبری انقلاب دموکراتیک را مدعی بوده است(!!!) گردآوری و در کنار آن، به عبارت دقیقتر بلاواسطه به ادامه آن، مطالبی آورده میشود، که تکرار همان دیدگاه و مفاهیم، ولی با جمله بندی ها و عبارات "کمیسیون" میباشد، یعنی ترکیب و تکرار!

چنانچه گفته شد، در سرتاسر "طرح کمیسیون"، این شیوه کار غالب است و مطالب آن، عبارت از جمع و ترکیب غیر نقادانه دیدگاه های چند "طرح پیشنهادی" قبلی میباشد، نه سنتز آنها.

اینست استنباط کلی و انتقاد من از این طرح، که هر دو جنبه یعنی طرز نگرش و شیوه کار آنرا احتوا می نماید.

حال می خواهم وارد خود متن "طرح پیشنهادی کمیسیون" شوم؛ البته در اینکار، قصد آنرا ندارم که به تفصیل با دیدگاه ها و افکار مندرج در آن، خود را در اینجا درگیر نمایم، زیرا اینکار از یکطرف مستلزم وقت فراوان است که من متأسفانه همین اکنون در مضیقه آن میباشم؛ و از سوی دیگر، اینکار را در این یادداشت لازمی هم نمیدانم، زیرا مادامی که "طرح کمیسیون" متضمن اهداف و شعارهای اساسی یعنی استراتژیک مبارزه "جبهه ... " نباشد، انتقاد مشروح و جامع از همه افکار و مفاهیم جانبی و کم ارزش در آن، برای من اهمیت ثانوی مییابد.

با این وجود، به مثابه عضوی از "کمیسیون" خود را موظف میدانم که در حد مقتضی، به این وظیفه محوله هم رسیدگی نمایم؛ پس به متن "طرح پیشنهادی کمیسیون" باید وارد شد:

"طرح پلتفورم کمیسیون" با عنوان پیشگفتار و عمومات آغاز میشود.

البته باید گفت که قرارگرفتن دو مفهوم **پیشگفتار و عمومیات** در کنار هم در یک عنوان، هیچگاهی قابل فهم نمیباشد؛ این التقاطی است از یک التقاط که هیچ چیزی را افاده نمیکند!

شکل و مضمون این **مقدمه و عمومیات**، بیش از حد لازم طولانی، جدا مورد تأمل و بازنگری میباشد. این پیشگفتار، آن سوال محوری و در واقع علت وجودی خود مقدمه را بی جواب میگذارد؛ یعنی نمی گوید که این پیشگفتار برای چه و از کی است؟! به نحوی که اگر ما **پیشگفتار و عمومیات** را بعنوان یک مبحث، از سایر بخش های "طرح کمیسیون" حذف و مجزا نماییم، با قرائت آن، هیچ خواننده ای نخواهد فهمید که این پیشگفتار و عمومیات تقریباً سه صفحه ای، نمایندگی از چه کسانی یا سازمانی نموده و هدف آن چه میباشد! چه در تمام این مبحث، یک نکته، یک کلمه و یک اشاره ای هم راجع به "جبهه ..."، مبارزه "جبهه ..."، اهداف "جبهه ..." و اوضاع حاکم بر جامعه، که "جبهه ..." برای آن و در جهت تغییر آن مبارزه می نماید، وجود ندارد؛ پس سوال میشود که پیشگفتار برای چه؟!!

یک **مقدمه** یا **پیشگفتار** بطور اجتناب ناپذیری باید به اصل مطلب، که در اینجا همان اوضاع حاکم بر جامعه میباشد اشاره داشته، هدف مبارزه را بیان، و شیوه های عملی آنرا با تبیین تز یا تزه های اساسی نشانی نماید، طوریکه از این مقدمه هم باید روشن گردد، که مقدمه کدام جریان سیاسی میباشد؛ هیچکدام از این نکات، چنانچه تذکار یافت، در این پیشگفتار وجود ندارد. برعکس، این پیشگفتار، به مسایلی می پردازد که به مبارزه کنونی "جبهه..." هیچ ارتباطی پیدا نمیکند، چه پیشگفتار پلتفورم جبهه و آنهم در یک تناسب لازم، فشرده و کوتاه، باید به مسایلی از قبیل اوضاع کنونی جهان و جامعه، علل وجودی "جبهه..."، یعنی اهداف و ضرورت های مبارزاتی آن پردازد، نه اینکه در شرح و تفسیر حوادث گذشته تاریخی ناپدید گردد!

اما عنوان نمودن **عمومیات در مقدمه**، و به بیان دقیقتر در یک پلتفورم یا برنامه مبارزاتی، هیچ موردی نداشته و بنابراین، نمیتوان هیچ توجیه ای برایش پیدا کرد، زیرا پلتفورم چه بسا یک جریان دموکراتیک انقلابی، با مسایل و اوضاع **مشخصی** سر و کار دارد و نه با **عمومیات**! این اوضاع و مسایل مشخص، تعریف خود را در تدوین خط مشی سیاسی، یعنی در تعیین اهداف و تاکتیک های مرسوم در آن پلتفورم بیان می نماید.

پس "جبهه..." به مثابه یک نهاد یا تشکل دموکراتیک انقلابی، اهداف مشخصی را دنبال می نماید که ایجاب میکند، زبانش هم، در اینجا مراد همان خط مشی سیاسی مبارزاتی آنست، متناسب بدان بسیار دقیق، کنکرت، رسا و مستقیم باشد؛ برنامه مبارزاتی "جبهه..." بر **بستر تحلیل مشخص از اوضاع مشخص** مرحله کنونی تکامل و اوضاع جامعه، یعنی همان مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تدوین میگردد، که پاسخگوی ضروری ترین نیازهای فوری و تاریخی مردم و جامعه میباشد، که - چنانچه در بالا اشاره شد - در دو شعار اساسی خلاصه میگردد: مسئله استقلال و آزادی و مسئله دموکراسی. مسایل بيمورد دیگر از قبیل تفصیل

در شرح گذشته های دور تاریخی (که موضوع مقالات و تحقیقات سیاسی، علمی و اکادمیک میباشند) و براین مبنا، تأکید بر روحیه آزادیخواهی و مبارزات ضد استعماری همه و همه، در پلتفورم "جبهه..." در شرایط کنونی جایی ندارند، زیرا یک ربع قرن است که جامعه در گرداب متلاطم و هولناک یک جنگ خونین خانمانسوز گیر کرده است، و این حرف ها دیگر نه تازگی دارند، و نه خصلت آموزنده و بسیج کننده.

سهم گیری فعال در امر بسیج و ارتقای مقاومت توده های زحمتکش خلق به یک حرکت آگاهانه آزادیبخش را، نه بالضروره بر یک جمعبندی جنجال برانگیز از مبارزات گذشته های تاریخی، بلکه بر سنتز مبارزات همین دو دهه گذشته باید پی ریزی کرد.

نقد "کمسیون" بر آن جنبه از مبارزات ضد استعماری سده 19 هم که گویا نبود یک رهبری ملی و مترقی در آنرا نشانه میگیرد، فاقد یک اصولیت علمی است، زیرا رهبری ملی بایست قبل از همه، پایه عینی و عملی خود را در زیربنای مادی جامعه داشته باشد؛ چه مسئله ملی خود یک مسئله طبقاتی میباشند. تکامل تاریخی سده 19 افغانستان هیچ نمودی از تکامل تولید و یک اقتصاد کالایی یعنی از رشد و اعتلای مناسبات سرمایه داری را بدست نمیدهد. از اینجا نتیجه میشود که جامعه آنروزی افغانستان کنونی، هنوز وارد پروسه تکوین ملت نگردیده بود. بنابراین در یک چنین شرایطی در طلب آن زعامت ملی و مترقی بودن که داعیه رهبری مبارزات آزادیبخش ملی ضد استعماری را داشته باشد، بیهوده خواهد بود. بر همین منوال است کاربرد "کمسیون" از مفهوم کشور در درازنای یک تاریخ ممتد چندین هزار ساله افغانستان کنونی!

با این شیوه، "کمسیون" گویا تبیین خود از مقوله کشور را به عنوان مترادف مفاهیم سرزمین و مرز و بوم بدست میدهد، غافل از آنکه این ترادف را هم نه در تئوری و نه در عمل میتوان توجیه نمود، مگر در یک استنباط عامیانه و شایع در زبان متداول روزمره؛ اما در ادبیات سیاسی، مفهوم کشور افاده ای از یک کتگوری سیاسی اداری است تا یک مفهوم جغرافیایی و اتنولوجیک، هرچند که این عناصر را هم در خود احتوا می نماید. بنابراین با یک چنین تلقی ای، نمیتوان از کشور افغانستان در چهار هزار سال قبل سخن گفت؛ برعکس در این جغرافیای وسیع، در مقاطع تاریخی و بعضاً در عین یک برهه زمانی، دولت های متعددی از تبار های گوناگون عرض اندام نموده است؛ یعنی دولت های فئودالی با قلمرو های سیاسی جداگانه که جغرافیای سیاسی افغانستان کنونی را به آحاد آن تجزیه و تقسیم نموده است. چند مثال عملی و گویا:

تاریخ کشور آلمان در واقع از ربع اخیر قرن 19 مطالعه میگردد، در حالیکه این خطه جغرافیایی با مردم ژرمن تبار آن، قدمت خیلی تاریخی دارد. بازهم همین کشور آلمان در نتیجه جنگ دوم جهانی به دو کشور جداگانه و مستقل تقسیم شد، تا اینکه از دوازده سال قبل مجدداً این سرزمین و این مرز و بوم با همان جمعیت آلمانی تبار در یک واحد سیاسی اداری بنام کشور آلمان متحد گردید.



پاکستان کشوری است که در سال 1947 تأسیس شد و این یک مفهوم سیاسی را تداعی می نماید؛ اما این سرزمین یا این مرز و بوم به عنوان یک واحد جغرافیایی و اتنولوجیک ضمن مدنیت کهنسال هند باستان، قدمت تاریخی چندین هزار ساله مییابد و به همین سان کشور ایران و امثال آن.

ناگفته پیداست که تأکید بر کاربرد دقیق مفاهیم، نه فقط از منظور علمی محض، که همچنان و بویژه در ارتباط با مبارزه سیاسی و در یک برنامه مبارزاتی، حایز اهمیت بسزایی مییابد که از این طریق، گذشته از همه، دامنه هرگونه گمانه زنی، مغالطه تاریخی و التباس سیاسی برچیده خواهد شد.

پس نتیجه گیری میشود که پلتفورم سیاسی ما، نه بر جمعبندی از رویدادهای گذشته های دور تاریخی، بلکه بر شناخت از واقعیت های عینی کنونی جامعه باید تکیه داشته و براین مبنا، رهنمود های مشخص مبارزاتی ما را تدوین نماید.

مشخصه بارز اوضاع کنونی جامعه، همانا حدت یابی تضادها و برجسته شدن بیشتر مرز بندی های سیاسی طبقاتی مییابد. بنابراین در یک چنین شرایطی، آنچه که جایگاه متمایز یک تشکل دموکراتیک انقلابی را تعیین و برنامه مبارزاتی اش را تبیین می نماید، تأکید و تمرکز - البته در ابعاد متناسبی - بر یک تحلیل سیاسی طبقاتی از مقاومت ها و مبارزات توده ایست، نه تکیه بر روانشناسی اجتماعی آنها که خود در مد و جزر تحولات بنیاد برافکن حداقل دو دهه اخیر جامعه، یک کیفیت بویژه نامساعدی را به نمایش می گذارد.

گذشته از همه اینها، برای من اصلاً قابل فهم نمیباشد که چگونه میتوان یک صفحه ای از این پیشگفتار و عمومیات را به جریانات ساقط شده از قدرت حاکمه سیاسی همچون طالبان و گروه اسامه اختصاص داد و ضرورت آن در کجاست؟!

علاوتاً باید گفت که "طالبان" را به مثابه یک پدیده مذهبی سیاسی نباید منحصرراً در یک پیرایه اجتماعی قومی بررسی کرد، چه این جریانی است با خاستگاه اجتماعی فراملیتی؛ و از نظر سیاسی هم یک کالای صادراتی امپریالیسم امریکا و ارتجاع منطقه، که بطور عمده در کارخانه های مذهبی و نظامی طالب سازی پاکستان تولید و به بازارهای ویران، بی رمق و در حال کساد افغانستان عرضه گردیدند.

پس ترکیب اجتماعی این حرکت قرون وسطایی، عناصری نامتجانس و نامعجون از ملیت های ساکن افغانستان و خارج آنرا در خود جا داده که در بخش افغانی خود هم، این ترکیب در محدوده ملیت پشتون خلاصه نمیگردد. بنابراین شاخص بارز خصلت این پدیده در مرتبه اول، نه هویت قومی، نه پایه طبقاتی، بلکه وابستگی غلیظ به امپریالیسم و ارتجاع منطقه و ایدئولوژی عقب مانده مذهبی حاکم بر آنست که زادگاه یا موطن این ایدئولوژی هم، همانا عربستان سعودی با و هابیت رسمی مسلط آنست.

بنابراین چنانچه "کمسیون" براین وجهه متبازر پدیده عطف توجه نماید، نتیجتاً به این قناعت می رسد، که سخن گفتن از ستم ملی شئونستی طالبان، مبنای تئوریک قابل اتکا ندارد؛ چه شئونسیسم هم بعنوان یک ایدئولوژی، پایه مادی طبقاتی دارد که بر جریان طالبان انطباق نمی یابد، زیرا طالبان بیشتر یک گرایش مذهبی سیاسی بوده (یا می باشد) تا یک جنبش ایدئولوژیک طبقاتی؛ اینکه عناصری از رهبری یا کلیت آن به ملیت پشتون تعلق داشته و دارند، طوریکه این تعلق قومی ملیتی بازتاب خودش را اینجا و آنجا در هیئت عظمت طلبی و برتری طلبی شئونستی نشان میداد، در بهترین حالت، گرایش شئونستی دستگاه رهبری و نه شئونسیسم جنبش طالبی را تداعی می نماید.

باری، پلتفورم یک تشکل مبارز انقلابی چنانچه بارها توضیح شد، دربرگیرنده اهداف مبارزاتی آن بر پایه تحلیل و شناخت از واقعیت های عینی (عملاً موجود) در یک جامعه می باشد، که می خواهد آنرا نقد سیاسی و مسلحانه نماید، نه اینکه شرح حال گذشته کند!

"طرح کمسیون" بویژه در همچو موارد، به اخذ مکانیکی نظرات و پیشنهادات غیر دقیق و قسماً عقب مانده تمکین مینماید، تا نقد و چشم پوشی شان.

پیرامون مبحث دیگری زیر عنوان **سرکوب خلق ها و ملل تحت ستم ...** همینقدر باید گفت که، هدف تدوین پلتفورم یک تشکل دموکراتیک انقلابی است که متضمن خط مشی سیاسی و اهداف مبارزاتی آن می باشد، نه تعریف و شناساندن خصلت عام امپریالیسم!

خصلت امپریالیسم را ضمن تشریح فشرده اوضاع جهانی بر زمینه مشخص عملکرد آن بویژه در مثال افغانستان، میتوان بیان داشت که به گشودن مبحث خاصی هم نیاز نمی باشد.

در اینجا چنانچه ملاحظه میگردد، "طرح کمسیون"، رسالت "جبهه..." را به مثابه یکی از گردان های انقلابی و مترقی خلق، در ضرورت رهبری آگاهانه و انقلابی مقاومت ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تبیین می نماید، بدون آنکه در هیچ جای این مبحث دو صفحه ای یک تحلیل ولو کوتاه و گذرا از تهاجم امپریالیستی به افغانستان، از اوضاع حاکم در تحت اشغال و سیطره امپریالیستی و از مقاومت و مبارزات مترقی و انقلابی خلق افغانستان در قبال آن ارائه شده باشد، که اینک پای رهبری این مبارزات به میان آمده است!!!

افزون برآن، غلظت ترکیب و التقاط در این بخش، بویژه در هیئت یک انشاء نامطبوع بازتاب مییابد. اما چنانچه تذکار یافت، اینها برای من مسایلی میباشند جانبی و بنابراین وارد تفصیل در آن نگردیده و در زمینه تنها به قید اشاراتی در حواشی خود "طرح..." بسنده میکنم.

گشودن باب مستقلی در بیان **ضرورت تشکیل "جبهه..."** هم، به باور من ناموجه می باشد که دلایل آنرا در اینجا به اختصار بازگو میدارم:

مسئله ضرورت تشکیل "جبهه..."، یک تز اصلی در مقدمه بود که میباید بشکل متناسبی بدان پرداخته می شد، نه در متن پلتفورم؛ متن پلتفورم نه ضرورت تشکیل "جبهه..." را، بلکه خط مشی سیاسی، شیوه ها و ابزار های مبارزاتی، اهداف و وظایف فوری و مبرم آنرا احتواء می نماید.

از نظر عملی هم، تصمیم طوری بود که علت تشکیل "جبهه..." توسط یک مقدمه تبیین و پلتفورم آن تدوین گردد، زیرا "جبهه..." تکامل یا ارتقای کیفی یک مبارزه ضد تهاجم، به مبارزه تمام عیار ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی را نمایندگی می نماید، که نمود تشکیلاتی این ارتقا هم همانا "جبهه ضد امپریالیسم و ارتجاع" به جای "کمیته تدارک ضد تهاجم..." میباشد؛ بنابراین دلایل این ارتقا امریست مربوط به مقدمه، که ایجاب مبحثی مستقل بنام "ضرورت تشکیل جبهه..." را نمی نماید، چه خود پلتفورم در کل، یعنی تحلیل از اوضاع جهان و جامعه بازگو کننده ضرورت تشکیل "جبهه..." و مبارزه اش میباشد. البته در این مبحث هم، مسایل زیادی است که اشاره بدان را، بعلت فرصت محدود زمانی و اجتناب از اطناب کلام، قید خود حواشی می نمایم، از آنجمله نکته ایست که بنابر اهمیت آن، لازم میدانم در همین جا به طور گذرا برآن مکتف شود:

"طرح کمیسیون"، اوضاع سیاسی حاکم پس از رویدادهای 11 سپتامبر را، در مرز بندی های اساسی در وجود دو جبهه مردمی و ضد مردمی خلاصه میکند، که به ترتیب توسط نیروهای آزادیخواه و انقلابی، و همینطور توسط امپریالیسم جهانی و ارتجاع بومی متحد آن نمایندگی میشوند.

سوالی که در اینجا برای من مطرح میباشد اینست که، این مرز بندی های پس از 11 سپتامبر، با چه معیارهایی به میان آمده است؟

سلطه امپریالیسم و ارتجاع در جامعه چیز تازه ای نمیباشد که اینک با اشغال نظامی، این سلطه شکل عمده بخود گرفته است. اما تضادهای اساسی جامعه، مضمون انقلاب، همانند که بودند. به عبارت دیگر اگر مرز بندی میان نیروهای مردمی و ضد مردمی را در ارتباط تنگاتنگ با انقلاب و منافع شان در این راستا، مدنظر داشته باشیم، در صف خلق و نیروهای مردمی و انقلاب تغییری رو نما نگردیده است؛ تنها در صف نیروهای ضد مردمی و ضد انقلابی جابجایی هایی صورت گرفته است. پس این دو قطب انقلاب و ضد انقلاب از نظر تئوریک قبلا هم وجود داشته و اکنون هم وجود دارند؛ و تا زمانیکه کشور تحت سلطه امپریالیسم و ارتجاع باشد، این مرز بندی عام وجود خواهد داشت.

در خاتمه این مبحث، آنجا که "کمیسیون..." به بیان ترکیب "جبهه..." و نیروهای متشکله در آن می پردازد، مبنای تئوریک و عملی اتحاد در "جبهه..." و گزینش مشی مبارزاتی آنرا، به درستی همانا مبارزه برای منافع والای توده های تحت ستم امپریالیسم و ارتجاع قلمداد می نماید؛ ولی نه در اینجا و نه در کل پلتفورم، توضیح نمیکند که این منافع والا کدام میباشند؟

اتحاد با نیروهای انقلابی و اقشار و طبقات خلقی بر چه پایه و اساسی میتواند تحقق یابد؟ زیرا این نیروها و اقشار و طبقات در چهارچوب همان پلتفورم دموکراتیک "جبهه..." هم، خواهان برنامه ای میباشند که منافع و خواسته های شان را به روشنی بازتاب نموده و زمینه عینی تئوریک برای اتحاد و مبارزه هماهنگ شان را نشان دهد؛ در غیر آن معلوم نمیشود با چه تاکتیک ها و ابزار های مبارزاتی، چرا و چگونه میتوان در راستای منافع این اقشار و طبقات حرکت کرد؛ با آنها متحد شد و آنها را رهبری کرد؟

این اقشار و طبقات به مقتضای شرایط عینی زندگی شان، نه تنها منافع یکسان و مشترک، بلکه منافع متضاد هم دارند؛ پس چگونه میتوان آن محور مشترکی را بدست داد، که در عین اجتناب ناپذیری مبارزه درونی، سمت کلی حرکت هماهنگ کنونی شان را که متضمن منافع مشترک شان باشد، نشان دهد؛ چه اتحاد آنها بدون مبارزه، و مبارزه شان بدون وحدت، نه مفهومی میتواند داشته باشد و نه نتیجه ای.

افزون برآن، شرط تضمین اتحاد همین نیروهای متشکله در خود "جبهه..."، که به تعبیر "کمسیون"، دارای "اندیشه های سیاسی و اهداف استراتژیک متفاوتی" هم میباشند، اگر نه یک پلتفورم دقیقاً تعریف شده که نیازهای فوری و عاجل مبارزه در اوضاع کنونی را تلبیه نماید، پس چیست؟

بنابراین روشن است که اکتفا محض به بیان کلی منافع والای توده های تحت ستم امپریالیسم و ارتجاع هنوز هیچ چیز مشخص، ملموس و قابل اتکا را بخورد همه آن نیروها، اقشار و طبقات خلقی نمیدهد، و این خود بر ضرورت، اهمیت و جدیت بلا انصراف پلتفورمی تأکید می نهد، که متضمن اهداف و شعارهای اساسی مرحله کنونی مبارزه و محمل مادی رهیابی به سوی تحقق منافع والای توده های زحمتکش و تحت ستم مردمی میباشد.

راجع به بقیه مباحث "طرح کمسیون" با عناوینی از قبیل: ماهیت و ترکیب دولت...، لویه جرگه اضطراری و اهداف، در اینجا چیزی نمی نویسم. ملاحظاتی چند پیرامون این مباحث را، چنانچه اشاره شد، در حواشی خود "طرح" قید نموده ام؛ من ضرورت ابراز نظر در این زمینه را احساس ننمودم.

مبحث ماهیت و ترکیب دولت... را میتوان فقط در دو سطر که بیانگر خصلت آن باشد، خلاصه نمود؛ باقی مطالب آن مثل ذکر نام های اشخاص و جریانات مختلف در این دولت، نه ضروری است و نه مناسب پلتفورم.

عنوان مستقل لویه جرگه اصلاً در پلتفورم جایی ندارد.

مبحث اهداف "جبهه..."، یک مبحث تکراری میباشد، زیرا "جبهه..." این بخش پلتفورم خود را قبلاً ضمن اساسنامه تشکیلاتی که همچنان متضمن اهداف و وظایف "جبهه..." میباشد، به تصویب رسانیده است.

رفقا؛

این بود فشرده ای از نظرات و استنباط کلی من از "طرح پیشنهادی کمیسیون".  
متمنی ام که بدینوسیله توانسته باشم، حداقل تلقی خودم را از برنامه مبارزاتی  
یک جریان دموکراتیک انقلابی، در کنار این "طرح پیشنهادی" قرار بدهم. قضاوت  
نهایی را به عهده شما میگذارم.

چنانچه ایجاب نماید، بحث های مفصل در این زمینه را بگذاریم به نشست ها و  
جلسات "جبهه..." و یا به نوشته های جداگانه و مستقل دیگر.  
رفیقانه دستان تانرا می فشارم.

ا. انیس

14 اکتوبر 2002